

پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۹. چند روز است که چیزی نوشته نشده است. در این چند روز به شکار نرفته که تیری انداخته شود. روزها عصر را به منزل بعضی دوستان و آشنایان رفته به صحبت و گردش گذراندم. روزی را هم به مهرآباد رفته و از آنجا به شهر و در ثانی مراجعت به شمیران نمودم.

دکتر موسی خان که با صاحب اختیار خود رفته بود خراسان مراجعت کرده است، ولی خود حکمران از راه رشت آمده و در آنجا مانده اند. اخبار و افعال و اعمال این روزها مختصراً از این قرار است که عرض می شود: سردار محیی را کرمانی ها نخواستند و سخت ایستاده اند، ولی مشارالیه مشغول تهیه سفر خود می باشند. وکلا و وزرا کارشان درهم و نمی دانند چه می کنند، بسیار مضحک. این میانه من سپهدار را که رئیس الوزرا است، می پسندم که مردانه است و بعضی صفات رذل را ندارد. او هم عجالتا در زرگنده گوشه باغ خود خزیده است و خارج نمی شود. از پررویی وکلا در حیرت و عجب هستم که یک محل و نقطه آرام و صحیح در ایران نیست؛ معذالک هر روز و هر وقت می پرسند از آن ها که آقا کار بر چه قسم است؟ می گویند امروز اقدامات مجدانه و صحیح در کار شد. خداوند اگر این پررویی و دورنگی که در این ها است به من می داد کارها در عالم می کردم. این روزها هم، بعضی از متقلبین حضرات بو برده اند کار خراب است، یکی یکی مرخصی می گیرند. یکی می گوید: ”بنده رماتیسم قدیم دارم، طلوع کرده است، سی و چهار روز و هفت ساعت به بنده اجازه مداوا بدهید.“ دیگری می گوید: ”از شدت کار و زحمت برای وطن، دماغم نزدیک است معیوب بشود، بیست و نه روز و چهل دقیقه مرخصی بدهید.“ بضی ها هم نه ماه اجازه می خواهند که وضع حملشان بشود. بعد مراجعه نمایند. غوغای عجیبی است که کمتر دوره و تاریخی نشان می دهد.....

برگرفته از کتاب وقایع الزمان؛ خاطرات شکاریه، دوستعلی خان معیرالممالک، به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰.